

بررسی حوادث مربوط به یوسف و زلیخا در منابع^۱

حسین نعیم آبادی*

چکیده

این مقاله از چند زاویه به بررسی وقایعی پرداخته که بین یوسف صدیق علیه السلام و زلیخا همسر عزیز مصر اتفاق افتاده است؛ داستان‌های مربوط به ابتدای آشنایی زلیخا با یوسف و بیان علاقه فوق‌العاده او به آن حضرت و در نتیجه درخواست‌های مکرر وی از این پیامبر الهی برای ایجاد رابطه عاشقانه از مهم‌ترین مسایل است.

در قسمتی از این نوشتار که عمده اختلافات کلامی در آن بحث شده، به بررسی اتهاماتی می‌پردازد که به یوسف علیه السلام زده شده و دیدگاه تاریخ‌نگاران و مفسران اهل سنت و شیعه و همچنین بعضی از نوشته‌های مربوط به کتب آسمانی دیگر با هم مقایسه گردیده است.

بعد از بیان برخی از تاریخ سرگذشت بین آنان، بررسی حدیثی و تاریخی حوادث پس یوسف از زندان و روابط بین او و زلیخا مانند ازدواج وی با یوسف، ایمان آوردن زلیخا و معجزه جوان شدن او مورد توجه قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

یوسف، زلیخا، عشق، اتهام، عصمت.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۱۹؛ تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۰/۲۰.

* دانش‌پژوه کارشناسی ارشد تاریخ اسلام، دانش‌گاه باقرالعلوم علیه السلام (hossein.naeimabadi79@gmail.com).

داستان یوسف و زلیخا و حوادثی که بین آنان رخ داد، به دلایل مختلف در طول تاریخ مورد توجه همگان بوده است و با توجه به جذابیت این واقعه تاریخی، همواره عموم مردم نیز به این قصه قرآنی توجه ویژه‌ای داشته‌اند. اما نکته‌ای که در مورد داستان‌های تاریخی عموماً و درباره این داستان خصوصاً قابل توجه می‌نماید، این است که به دلایلی چند، این داستان‌ها معمولاً در معرض تحریفات جدی قرار داشته‌اند که از جمله می‌توان به بی‌توجهی غالب دانش‌مندان به اسناد تاریخی در ذکر این گونه داستان‌ها و علاقه شدید مردم به خارق‌العاده‌تر جلوه دادن حوادث تاریخی اشاره کرد خصوصاً آن‌جا که پای اثبات عقیده‌ای در میان باشد. بنابراین، با توجه به این که بررسی حوادث مربوط به یوسف و زلیخا، به استفاده‌های دیگری اعم از فقهی، تاریخی و عقیدتی^۱ می‌انجامد، به نظر لازم آمد که برخی از زوایای این حوادث به‌طور عمیق‌تری بررسی شود.

۱. آشنایی حضرت یوسف با زلیخا

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

صاحب تفسیر اطیب‌البیان می‌گوید:

باری یوسف را بردند مصر و اهل مصر آمدند برای این که مشاهده کنند که قافله چه امتعه آورده، خریداری کنند، دیدند عجب متاعی آورده، مشتریان زیادی آمدند و اینها قیمت را بالا بردند، حتی رسید به این که هموزن او طلا یا ابریشم یا مشک دهند. عزیز مصر که نامش «قطفیر» بود، نخست‌وزیر ملک و رئیس قشون و خزینه‌دار ملک بود ملقب به عزیز که گفتند، هر کس غیر او را عزیز می‌نامیدند زبانش را قطع می‌کردند و او آئین بود، نمی‌توانست مجامعت کند و نزد زن‌ها برود و عیالش که نام او «راعیل» بود ملقب به زلیخا، او خریداری کرد به قیمت گزافی و آورد در خانه به‌دست زلیخا سپرد.^۳

۱. نک: همین نوشتار، پاورقی ۵۱.

۲. سوره یوسف، آیه، ۲۱.

۳. ج ۷، ص ۱۷۳.

ابوالفتوح رازی نیز در ذیل این آیه، داستان را به نقل از وهب بن منبه چنین می‌آورد که وقتی یوسف علیه السلام را به بازار آوردند و برای فروش عرضه کردند، چشم‌ها بر جمال او خیره ماند؛ زیرا به زیبایی او ندیده بودند. هرکس بر بهای او چیزی زیادتر پیشنهاد می‌داد و بهای او آن قدر افزوده شد تا جایی رسید که برابر وزن او طلا و مشک و حریر و نقره می‌دادند.

قطفیر عزیز، یوسف را خرید و به خانه برد. زنی داشت فکا نام دختر ینوس؛ به وی گفت: «این غلام را به خوبی نگاهدار که شاید نفعی و خیری از این غلام به ما برسد یا آن که او را به فرزندی بگیریم که ما فرزند نداریم.»

وقتی یوسف علیه السلام به خانه عزیز رفت و عزیز او را به زن خود سپرد و چشم زن عزیز که نامش زلیخا بود بر حسن و جمال بی‌حد یوسف افتاد، محبت یوسف بر دل او نشست و هرچه می‌گذشت، حسن یوسف و محبت زلیخا بیشتر می‌شد. تا وقتی زلیخا صبر و قوت و طاقت داشت، این عشق پنهان می‌کرد و چون از حد گذشت و به اوج رسید، آن را بر یوسف اظهار کرد و او را به گناه دعوت نمود؛ یعنی آن کس که یوسف به غلامی در خانه او بود، او را از نفس او مطالبه کرد؛ یعنی خواست تا او را از دست او فراگیرد.^۱

در مورد نام زلیخا، جالب توجه است که بعضی منابع، نام‌های دیگری برای وی ذکر کرده‌اند. مثلاً طبری به نقل از ابن اسحاق^۲ و ابوالفدا، مورخ قرن هشتم،^۳ از او تنها با نام راعیل یاد می‌کند. اما خواندمیر در کتابش از او با نام زلیخا یاد کرده و معتقد است که به روایت اکثر علما زلیخا، راعیل و پدرش را که از اعیان مصر بوده، راعیل نامیده‌اند. وی هم‌چنین نام غیر مشهور فکا را نیز برای او نقل می‌کند.^۴

۲. عشق استثنایی زلیخا به یوسف

تعبیر صریح قرآن کریم در این مورد بدین گونه است که «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» که در این مورد، با مراجعه به لغت، عمق علاقه و اشتیاق زلیخا به یوسف صدیق روشن‌تر می‌شود. در تفسیر قمی آمده که در روایت ابی‌الجارود در تفسیر «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» فرموده: محبت یوسف، زلیخا را در پرده کرد و از مردم پوشیده‌اش ساخت، به‌طوری که غیر از

۱. تفسیر ابوالفتوح، ج ۱۱، ص ۳۶.

۲. ترجمه تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۲۵۲.

۴. حبیب السیر، ج ۱، ص ۶۴.

یوسف، چیز دیگری نمی‌فهمید و حجاب به معنای شغاف و شغاف به معنای حجاب قلب است.^۱

در *لسان‌العرب* نیز معنای «غشاءالقلب»^۲ آمده و العین می‌گوید: شغاف غلاف قلب است چنان‌که در مجمع و غیره گفته، فاعل «شَغَفَهَا» فتی است یعنی محبت جوان، غلاف قلب زن را پاره کرده و در جوفش نشسته که به حب شدید و جا گرفته در قلب اشاره دارد. از امیرالمؤمنین، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام و دیگران نقل شده که آن‌را «شَعَفَهَا» با عین مهمله خوانده‌اند. در مجمع گوید: «شَعَفَهَا» یعنی او را به هر جا برد از «شَعَفَاتِ الْجِبَالِ» (قله‌های کوه‌ها) مشتق است؛ یعنی از محبت او را سرگردان کرده است.^۳ همو در ادامه می‌گوید که این کلمه در قرآن، یک بار بیشتر نیامده است.

این عشق و علاقه در منابع تاریخی، به صورتی یکسان و با اندکی اختلاف نقل شده است.^۴ در کتاب مقدسی که در قرن چهارم تدوین شده، اوج این علاقه را به این صورت به تصویر کشیده است که زلیخا بعد از مرگ قطفیر، از شدت غم عشق یوسف پیر شد و بینایی‌اش را از دست داد.^۵

۳. درخواست زلیخا

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَن رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَيْتَا سَيْدَهَا لَذَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.﴾^۶

مرحوم طیب در بیان تفسیری روایی، به نکته جالبی اشاره کرده، می‌گوید:

و اقبال و اظهار تمایل کرد زلیخا که یوسف در اتاق او بود از نفس یوسف که من کمال اشتیاق را دارم به تو و تمام درها را بست [تا] کسی وارد نشود و یوسف هم

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. *لسان‌العرب*، ج ۹، ص ۱۷۸.

۳. *قاموس قرآن*، ج ۴، ص ۴۸.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۰؛ *المنتظم ابن جوزی*، ج ۱، ص ۳۱۱-۳۱۴؛ *آفرینش و تاریخ مقدسی*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۴۵۰؛ *اخبارالدول قرمانی*، ص ۳۹.

۵. *آفرینش و تاریخ مقدسی*، ص ۴۵۳.

۶. سوره یوسف، آیه ۲۳-۲۵.

خارج نشود و گفت: «بیا نزد من که من برای تو مهیا هستم» حضرت یوسف فرمود: «معاذ الله، من پناه می برم به خداوند که او به من چه عنایاتی فرموده...» واقعاً تصور کنید که همچو نفس قویه در احدی جز معصوم و تالی تلو معصوم پیدا نمی شود... با این که حضرت یوسف می توانست به نحو مشروع انجام دهد؛ زیرا عزیز مصر عین بود، زلیخا اختیار فسخ نکاح را داشت و غیرمدخوله بود، عده نداشت و یوسف او را تزویج می کرد، لکن این ظلم در حق عزیز می شد با آن همه سفارشات که در حق یوسف کرده بود.^۱

ابوالفتوح رازی نیز در تفصیل این حوادث می گوید:

عبدالله عباس - رضی الله عنه - گفته است که اصرار زلیخا بر وصال یوسف، این گونه بود که نزد یوسف نشست و به او گفت: «ای یوسف، موی تو چه زیباست!» یوسف جواب داد: «اولین چیزی که در خاک می پوسد این موی است.» گفت: «ای یوسف، روی تو چه زیباست!» جواب داد: «خداوند این صورت را در رحم مادر خلق کرد.» گفت: «یوسف، زیبایی تو تن مرا لاغر کرده است.» جواب داد: «شیطان تو را در این امر یاری می کند.» گفت: «عشق تو آتش در دل من زد؛ آن آتش را بنشان!» جواب داد: «اگر آتش تو را بنشانم، به آتش دوزخ می سوزم.» گفت: «برخیز و در آن اتاق رو و آبی بیاور که من تشنه شده‌ام.» جواب داد: «کسی به آن اتاق می رود که کلید خانه به دست اوست.» گفت: «در آن خانه بستر حریر باز کرده‌ام؛ خیز در آن خانه آیی و مراد من از خود بده.» گفت: «پس نصیب من از بهشت بشود.» گفت: «یا یوسف! خیز با من در آن پرده آیی که کس را در آن پرده راه نیست.» گفت: «هیچ پرده مرا از خدای نپوشد.» گفت: «یا یوسف! دست بر دل من نه تا از دست تو شفا یابم.» گفت: «عزیز به این اولاتر است.» گفت: «چه گویی اگر من عزیز را شربه‌ای دهم که در آن شربه زیبق باشد و زرّ سوده تا بمیرد و اعضایش پاره پاره شود؛ آن گه در چیزی پیچم او را و در نهران خانه فگنم او را تا کس نبیند او را نیز و ملک او به تو دهم؟» گفت: «پس چگونه رستگاری یابی از عقاب خدای؟» گفت: «یا یوسف، چندانی که در شمار تو آید تو را زر و جواهر دهم تا در رضای خدای خود صرف کنی.» گفت: «یا هده، ای زن مرا رها کن.»^۲

در یک بازنویسی ساده از مطالب تفسیر ابوالفتوح، این چنین آمده است: «زلیخا گفت: خود را برای تو مهیا کرده‌ام. یوسف گفت: به خدا پناه می برم؛ یعنی پناه به خدا می برم از آن که من چنین کاری انجام دهم و تو چنین اندیشه‌ای کنی. همسر تو ولی نعمت من

۱. اطیب البیان، ج ۷، ص ۱۷۶ به بعد.
 ۲. تلخیص از تفسیر ابوالفتوح، ج ۱۱، ص ۴۳ به بعد.

است؛ یعنی شوهر تو مرا نیکو داشت و اکرام کرد و اگر من این اندیشه را به ذهن راه دهم، ظالم هستم و ظالمان، رستگاری و پیروزی و دوامی ندارند. وقتی زلیخا یوسف را در آن سرا دید، درها را بست و در او آویخت و به او اصرار می‌کرد، یوسف نیز از او دوری و از خواسته‌اش خودداری می‌کرد. عبدالله بن احمد طائی از جد خود و جدش از حضرت زین العابدین، علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که وقتی زلیخا به یوسف اصرار می‌کرد، رفت و بر بتی که در کنار اتاق بود، پرده‌ای انداخت. یوسف پرسید: «چرا این کار را کردی؟» گفت: «او معبود من است. از او خجالت می‌کشم که در حضورش معصیت کنم.» یوسف گفت: «عجب از تو! از جامدی که نمی‌بیند و نمی‌شنود و هیچ سودی به تو نمی‌رساند، شرم داری، آن‌گاه [انتظار داری که] من شرم نداشته باشم از خدایی که خالق و رازق و ولی نعمت و آگاه و عالم بر احوال پنهان و آشکار من است؟» گفته‌اند که برهان رب این بوده است؛ و نیز گفته‌اند که یوسف فرار کرد و از یکی از درهای آن اتاق بیرون آمد و زلیخا به دنبال او می‌دوید در حالی که هر دو به طرف در می‌رفتند. وقتی یوسف به در خانه رسید، زلیخا پیراهن او را کشید و یوسف نیز پیراهن خود را می‌کشید تا از دست او برهد و فرار کند. پیراهن یوسف پاره شد و یوسف به سرعت از آن‌جا بیرون آمد و زلیخا در حالی که تکه پاره شده پیراهن یوسف در دستش بود، به دنبال او می‌رفت. از قضا عزیز بیرون در ایستاده بود. زلیخا در سخن گفتن پیش‌دستی کرد تا سوءظن را از خود رفع کند؛ گفت: «چه جزا و مکافاتی جز زندان و یا عذابی دردناک سزاوار آن کس است که برای خانواده تو بدی - یعنی زنا - می‌خواهد؟» یوسف گفت: «او مراوده کرد و با خدعه و فریب و استمتاع از من تقاضای معصیت کرد و وقتی از او فرار کردم، بر من آویخت و پیراهن مرا پاره کرد.»^۱ عزیز که شوهر زلیخا بود، به یوسف گفت: «هر دوی شما مدعی هستید. تو بر دعوی خود گواهی داری؟» یوسف گفت: «بله.»

مفسران گفته‌اند کودکی آن‌جا در گهواره بود. یوسف گفت: «گواه من این کودک است که در گهواره خوابیده است.» عزیز گفت: «کودکی در گهواره چگونه گواهی دهد؟» یوسف گفت: «او برای من گواهی خواهد داد.» آن‌گاه پیش گهواره رفتند. یوسف گفت: «ای کودک، هرچه دیدی بگو.» آن کودک به فرمان خدا به سخن گفتن آمد و با زبانی شیوا گفت: «اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده است، زن راست می‌گوید و مرد

۱. ﴿وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ فَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَّنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ * قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي﴾، سوره یوسف آیه ۲۵-۲۶.

دروغ‌گوست و اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده، زن دروغ‌گوست و مرد راست می‌گوید.» از آن‌جا که پیراهن یوسف از پشت پاره شده بود، عزیز به زلیخا گفت: «این از جمله فریب‌های شما زنان است و شما مکر و فریب بسیار دارید.»^۱

عزیز گفت: «ای یوسف، از این سخن و اتفاق درگذر و این داستان را پنهان کن.» و به زلیخا گفت: «استغفار کن و برای گناهت از خداوند آمرزش بخواه که تو از جمله خطاکنندگان هستی.»^۲

۴. رد خواسته زلیخا

مرحوم علامه طباطبایی که اشراف خاصی به مباحث تاریخی موجود در قرآن داشتند، به بیان نکته‌ای در این زمینه پرداخته که ذکر آن خالی از لطف نیست. ایشان می‌فرماید:

دقت کامل در داستان یوسف، این معنا را به دست می‌دهد که نجات یوسف از چنگ همسر عزیز، جز به‌طور خارق‌العاده صورت نگرفته، به‌گونه‌ای که شباهتش به رؤیا بیشتر بوده تا به یک واقعه خارجی، زیرا یوسف در آن روز، مردی در عنفوان جوانی و در بحبوحه غرور بوده و معمولاً در این سنین، غریزه جنسی و شهوت و شبق به نهایت درجه جوش و خروش می‌رسد. از سوی دیگر، جوانی زیبا و در زیبایی بدیع بوده، به‌طوری که عقل و دل هر بیننده را مدهوش می‌کرده و عادتاً جمال و ملاحظت، صاحبش را به سوی هوا و هوس سوق می‌دهد. از سوی دیگر، یوسف در دربار سلطنتی عزیز، غرق در ناز و نعمت و دارای موقعیتی حساس بود و این نیز یکی از اسبابی است که هر کسی را به هوس‌رانی و عیش و نوش وامی‌دارد. از سوی چهارم، ملکه مصر هم در محیط خود، جوانی رعنا و دارای جمالی فوق‌العاده بود، چون عادتاً حرم سلاطین و بزرگان هر محیطی، نخبه زیباییان آن محیطند و علاوه بر این، به‌طور مسلم وسایل آرایشی در اختیار داشته که هر بیننده را خیره می‌ساخته و چنین بانویی عاشق و واله و شیدای چنین جوانی شده. آری، کسی به یوسف دل بسته که صدها خرمن دل در دام زیبایی اوست. از این هم که بگذریم، سوابق بسیاری از محبت و احترام و پذیرایی نسبت به یوسف دارد، و این سوابق کافی است که وی را در برابر خواهشش خاضع کند.

از سوی دیگر، وقتی چنین ماه‌پاره‌ای خودش پیشنهاد کند، بلکه متعرض انسان شود، خویشتن‌داری در آن موقع بسیار دشوارتر است و او مدت‌هاست که متعرض یوسف

۱. «قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ. فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِّنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِّنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ.» همان آیه ۲۶-۲۸.

۲. «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ.» همان، آیه ۲۹.

شده و نهایت درجه قدرت خود را در ربودن دل وی به کار برده، صدها رقم غنچ و دلال کرده، بلکه اصرار ورزیده، التماس کرده، او را به سوی خود کشیده، پیراهنش را پاره کرده و با این همه کشش، صبر کردن از طاقت بشر بیرون است. از سوی دیگر، از ناحیه عزیز هم هیچ مانعی متصور نبوده؛ زیرا عزیز، هیچ‌گاه از دستورات همسرش سر نتاییده و بر خلاف سلیقه و رأی او کاری نکرده و اصلاً یوسف را به او اختصاص داده و او را به تربیتش گماشته، و اینک هر دو در یک قصر زیبا از کاخ‌های سلطنتی و دارای مناظر و چشم‌افکن‌هایی خرم به سر می‌برند که خود یک داعی قوی است که ساکنان را بر عیش و شهوت وا بدارد.

پس همه اینهایی که گفته شد، اموری تکان‌دهنده بودند که هر یک به تنهایی کوه را از جای می‌کند و سنگ سخت را آب می‌کند و هیچ مانعی هم تصور نمی‌رفت که در بین باشد که بتواند در چنین شرایطی جلوگیری شود. چون چند ملاحظه ممکن بود که در کار بیاید و جلوگیری شود: اول ترس از این که قضیه فاش شود و در دهان‌ها بیفتد. دوم این که به حیثیت خانوادگی یوسف بربخورد. سوم این که این عمل خیانتی نسبت به عزیز بود.

اما مسأله فاش شدن قضیه که ما در سابق روشن کردیم که یوسف کاملاً از این جهت ایمن بوده، و به فرضی که گوشه‌ای از آن هم از پرده بیرون می‌افتاد برای یک پادشاه، تفسیر و تأویل کردن آن آسان بود، هم‌چنان که بعد از فاش شدن مرادده همسرش با یوسف، همین تأویل را کرد و آب هم از آب تکان نخورد.

اما مسأله حیثیت خانوادگی یوسف آن هم مانع نبود؛ زیرا اگر مسأله حیثیت می‌توانست چنین اثری را داشته باشد، چرا در برادران یوسف اثری نداشت و ایشان را از جنایتی که خیلی بزرگ‌تر از زنا بود، جلوگیری نشد با این که ایشان هم فرزندان ابراهیم و اسحاق و یعقوب بودند و در این جهت هیچ فرقی با یوسف نداشتند؟

اما مسأله خیانت و حرمت، آن نیز نمی‌توانست در چنین شرایطی مانع شود؛ زیرا حرمت خیانت، یکی از احکام و قوانین اجتماعی و به خاطر آثار سوء آن و مجازاتی است که در دنبال دارد و معلوم است که چنین قانونی تا آن جا احترام دارد که در صورت ارتکاب پای مجازات به میان آید و خلاصه، انسان در تحت سلطه قوای مجریه اجتماع و حکومت عادلانه باشد؛ و اما اگر قوه مجریه از خیانتی غفلت داشته باشد و یا اصلاً از آن خبردار نباشد و یا اگر خبردار شد، از عدالت چشم‌پوشی نماید و یا مرتکب جرم از تحت سلطه آن بیرون شود، دیگر هیچ اثری برای این‌گونه قوانین نمی‌ماند.

بنابراین، یوسف هیچ مانعی که جلوگیری نفسش شود و بر این همه عوامل قوی بچربد نداشته مگر اصل توحید؛ یعنی ایمان به خدا، و یا به تعبیری دیگر، محبت الهی که وجود او را پر و قلب او را مشغول کرده بود و در دلش جایی حتی به قدر

یک سر انگشت برای غیر خدا خالی نگذاشته بود. آری، این بود آن حقیقتی که گفتیم دقت در داستان یوسف آن را به دست می‌دهد.^۱

۵. نقد و بررسی اتهامات به یوسف

با توجه به این قسمت از آیه شریفه که می‌فرماید «ولقد همّت به و همّ بها» که ظاهر معنایش این‌گونه می‌نماید: زلیخا به یوسف و یوسف به زلیخا اهتمام داشت، و با در نظر گرفتن اختلاف کلامی میان شیعه و سنی در زمینه عصمت پیامبران الهی، این آیه منشأ اختلافاتی در مورد این اندیشه کلامی شده که نوعاً امامان^۲ و عالمان شیعه^۳ را به دفاع از عصمت پیامبران و به نوعی تأویل یا ترجمه متفاوتی از آیه واداشته است. از آن طرف، دست علمای اهل سنت را در ارائه دیدگاهشان بازتر کرده^۴ و در این میان بعضی روایات شیعه نیز به نوعی موافقت خود را با این نگاه اعلام می‌کند. قمی در ضمن بیان دو روایت، به این‌گونه تفاسیر اسرائیلی دامن می‌زند. روایت اول به این‌گونه است:

فلما همّا رأى يوسف صورة يعقوب في ناحية البيت عاضاً على إصبعيه يقول يا يوسف! أنت في السماء مكتوب في النبيين و تريد أن تكتب في الأرض من الزناة فعلم أنه قد أخطأ و تعدى.^۵

... زمانی که هر دوی آنها همت بر زنا کردند، یوسف صورت یعقوب را در گوشه خانه مشاهده کرد در حالی که انگشتان خود را می‌گزید و می‌گفت که «ای یوسف! تو در آسمان در زمره انبیا نوشته شده‌ای و با این حال، الان قصد داری که در زمین از زناکنندگان محسوب شوی!» این‌جا بود که یوسف فهمید که دارد اشتباه و تجاوز می‌کند.

وی در ادامه، روایت دیگری را از قول پدرش نقل می‌کند که باز هم عزم یوسف بر زنا را به اثبات می‌رساند:

۱. برگرفته از: ترجمه المیزان، ج ۱۱، ص ۱۶۹ به بعد.
 ۲. نک: بحار الانوار ج ۱۱، ص ۷۲ و ۸۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۳۰؛ امالی صدوق، ص ۹۰ به بعد؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۷۴ که امام علی^{علیه السلام} صریحاً تفسیر نادرستی را که از «همّ بها» حتی در روایات شیعه نیز انعکاس یافته را (مثلاً بحار، ج ۱۲، ص ۲۲۵ و قمی، ج ۱، ص ۳۴۲) نکوهش می‌فرماید: عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۹۲.
 ۳. مثلاً نک: اطیب البیان، ج ۷، ص ۱۷۸-۱۷۹؛ احکام القرآن جصاص، ج ۴، ص ۳۸۴؛ ارشاد الانهان، ص ۲۴۳.
 ۴. مثلاً نک: تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه، ص ۶۴.
 ۵. تفسیر قمی، ج ۱ ص ۳۴۲-۳۴۳.

و حدثني أبي عن بعض رجاله رفعه قال قال أبو عبد الله عليه السلام لما «هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا» قامت إلى صنم في بيتها فألقت عليه الملاءة لها فقال لها يوسف ما تعلمين قالت ألقى على هذا الصنم ثوبا لا يرانا فإني أستحيي منه، فقال يوسف فأنت تستحين من صنم لا يسمع و ولا يبصر و لا أستحي أنا من ربي؛^۱

پدرم از بعضی که مرفوعاً برایش نقل کرده بودند، روایت کرد که امام صادق عليه السلام فرمود: زمانی که زلیخا به زنا با یوسف تصمیم گرفت و یوسف هم تصمیم به زنا با زلیخا، زلیخا به سمت بتی که در خانه‌اش بود، حرکت کرده و پارچه مخصوصی روی آن قرار داد. در این هنگام یوسف به او گفت که «چه می‌کنی؟» او جواب داد: «می‌خواهم لباسی روی این بت بیندازم که ما را نبیند، چون من از او خجالت می‌کشم.» یوسف گفت: «تو از بتی که نه می‌شنود و نه می‌بیند شرمساری و من نباید از پروردگارم حیا کنم!»

چنان که می‌بینیم، این دو روایت، به نوعی همت و عزم حضرت یوسف عليه السلام بر گناه زنا با زن شوهردار را به تصویر می‌کشد.^۲

برای نمونه، به مواردی از دامن زدن به داستان‌سرایی‌های مفسران و تاریخ‌نگاران اشاره می‌شود. نویسنده *روضه‌الصفاء* می‌گوید: «فی الجملة قصدی در او [یوسف] پیدا شد...»^۳ و یا ابن اثیر که رسماً می‌گوید:

و ذهب [یوسف] لیحل سراویله فاذا هو بصورة یعقوب... و قیل جلس بین رجليها...^۴

وی هیچ ردیه‌ای نیز در ادامه برای این نقل قول نمی‌آورد. مقدسی نیز در کتابش اشاره به قول نادری می‌کند که:

شهوَت یوسف از سر انگشتان او بیرون آمد و از این روی است که هر کدام از [اسباط] ده فرزند داشت مگر یوسف که او را نه فرزند بود؛ چرا که شهوت وی در هم شکسته شد.^۵

۱. همان؛ بحار، ج ۱۲ ص ۲۲۵، به نقل از تفسیر قمی.

۲. برای نقد تحلیلی این گونه روایات نک: ادامه همین بحث. هم‌چنین برای تحلیل کتاب *تفسیر قمی* نک: احمد مدد الموسوی، «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی»، *کیهان/اندیشه*، ش ۳۲ (مهر و آبان ۱۳۶۹).

۳. ج ۱، ص ۶۳؛ هم‌چنین نک: ترجمه طبری، ج ۱، ص ۲۵۳.

۴. کامل، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵. *آفرینش و تاریخ*، مقدسی، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۴۵۲.

ثعلبی نیز روایت خروج شهوت از انگشتان را نقل کرده است به این صورت که تمثال یعقوب، بر یوسف ظاهر شد و با دستانش بر سینه یوسف کوبید و شهوت او از انگشتانش خارج شد. به همین دلیل است که تمام فرزندان یعقوب صاحب دوازده فرزند شدند، اما یوسف تنها صاحب یازده فرزند داشت؛ زیرا وقتی پدرش را دید، به دلیل شرم و حیا مقداری از شهوتش کاسته شد.^۱

جالب است که کتاب تلمود، شبیه به این روایت در آمده است:

او دستانش را بر زمین فشار داد، به طوری که شهوتش از میان ناخن‌های انگشتانش خارج شد.^۲

پر واضح است که تمام این روایات، سرشار از سخنانی است که بطلانش واضح‌تر از آن است که به بحث نیازی داشته باشد. این که فردی به دلیل نقصان شهوت کمتر دارای فرزند شود - آن هم دقیقاً یک فرزند! - مطلبی است که از لحاظ علمی هرگز پذیرفتنی نیست. هم‌چنین در مورد خروج منی از سر انگشتان، مطلبی اثبات نشده است و ناممکن می‌نماید. ثعلبی در روایتی دیگر، از قول ابن عباس می‌گوید:

بعد از اصرارهای فراوان همسر عزیز مصر و جلوگیری یوسف، شیطان در بین آن دو جریان یافت و با یک دست پهلوی یوسف و با دست دیگر پهلوی زن را گرفت و بین آنها جمع کرد. همت یوسف تا آنجا ادامه پیدا کرد که بند همیانش را باز کرد و بین دو پای همسر عزیز نشست.

در روایتی دیگر که از جابر و او از ضحاک و او از ابن عباس نقل کرده، وی «هم بها» را به این معنا گرفته که یوسف از زن درخواست کرد که با او ازدواج کند.^۳ سیوطی در درالمنثور، روایت می‌کند که آنقدر همسر عزیز مصر به او اصرار کرد، تا توانست یوسف را به طمع بیندازد و در نتیجه هر دو داخل اتاق شدند و بعد از این که همسر عزیز تمام درها را بست، یوسف تصمیم گرفت که لباسش را از تن خارج کند که ناگهان پدرش یعقوب را مشاهده کرد که انگشتانش را می‌گزد و...^۴

۱. قصص الانبیاء، ص ۹۸؛ هم‌چنین نک: جامع‌الستین، ص ۳۱۴؛ هم‌چنین برای تحلیلش نک: اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان‌های انبیاء، ص ۳۱۹.

۲. محمد لاریجانی، داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن، ص ۳۱۴، به نقل از مزمو، ۲/۸۰؛ سوطا، ۳۶، از کتاب تلمود به زبان عبری.

۳. قصص الانبیاء، همان.

۴. متن روایت سیوطی این‌چنین است: «... فلم تزل به حتی أطعمها فهمت به و هم بها فدخل البيت و غلقت الابواب فذهب ليحل سراويله فاذا هو بصورة يعقوب عليه السلام قائماً في البيت قد عض على اصبعه.»

ابن کثیر نیز به این گونه تفاسیر دامن زده و گفته است:

اگر بگوییم که یوسف به زلیخا متمایل نشد، از لحاظ فنون ادبی دچار مشکل خواهیم شد.

وی در این مورد قول کسی را که از این قسمت آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وهمّ بها لولا ان رءا برهان ربّه﴾، نتیجه می‌گیرد که یوسف به زلیخا اهمتامی نکرده و می‌گوید: «این از لحاظ عربیت دچار مشکل است.»^۱
عتیق نیشابوری (۴۹۴د) نیز هم‌آهنگ با دیگران، عزم یوسف بر زنا را تأیید می‌کند. وی در داستانی افسانه‌آمیز، این گونه روایت می‌کند:

زلیخا را طاقت برسید و شیطان بر او مستولی شد، یوسف را به قوت خود بینداخت و یک عقد بگشاد، همی دستی پدید آمد و بر دیوار خانه بنیشت: «قد یعلم ما انتم علیه.» زلیخا دیگر عقد بگشاد، رقمی پدید آمد «و انّ علیکم لحافظین.» زلیخا او را می‌فریفت تا عقد دیگر بگشاد، نبشته‌ای دیگر پدید آمد که «ولاتقربوا الزنا.» زلیخا بند چهارم بگشاد، نبشته‌ای پدید آمد «و ما تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا.» یوسف خود را در زمین گردانید. زلیخا عقد پنجم بگشاد، هاتف آواز داد که «تعمل عمل السفهاء و اسمک فی دیوان الانبیاء.» زلیخا به قوت خویش بند ششم بگشاد، برخاست و روی بت را به مقنعه خویش بیوشید. یوسف گفت: «ان چرا می‌کنی؟» زلیخا گفت: «تا نبیند.» یوسف گفت: «بت خود نبیند و نشنود و نداند. تو حرمت بت را نگاه می‌داری. من اولاترم که مرا خدایی است دانا و بینا و شنوا و توانا.»^۲

با بررسی کلی و همه‌جانبه و دقیق از راویان این اخبار و همچنین بررسی محتوایی این گونه روایات تاریخی، به نتایج زیادی می‌رسیم؛ از جمله این‌که این روایات، از زبان یهودیان تازه مسلمان صادر گردیده و به یوسف صدیق نسبت داده شده است؛ حتی در بعضی موارد، از خود متن تورات هم پیشی گرفته تا جایی که همان طور که ذکر شد، در تورات و تلمود، تعابیری دقیق‌تر از روایاتی که در این باره آمده، دیده می‌شود.^۳ برای مثال، به روایتی دیگر در این زمینه اشاره می‌شود:

(الدر المنثور، ج ۴ ص ۵)؛ عین همین روایت را ابن اثیر (۶۲۰د) نقل کرده است. (الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۰۸، مؤسسه التاریخ العربی)

۱. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۲۶.

۲. یحیی مهدوی، قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی، ص ۱۵۷-۱۵۸. جالب است که وی در ادامه «لقد همت به و هم بها» را این گونه معنا کرده است: «همت به همّ القرار و همّ بها همّ الفرار»، یوسف و زلیخا هر دو به طرف در دویندند یوسف از بهر آن تا بجهد زلیخا از بهر آن تا در بر بگیرد و او را نگاه دارد.

۳. برای تفصیل این بحث نک: اسرائیلیات و تاثیر آن بر داستان‌های انبیاء در تفاسیر قرآن، ص ۳۱۶-۳۳۲.

حاکم در تاریخ خود و ابن مردویه و دیلمی از انس بن مالک روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا ﷺ آیه «ذلک لیعلم ائی لم اخنه بالغیب» را قرائت کرده و فرمودند:

وقتی یوسف این حرف را زد، جبرئیل به او گفت: «ای یوسف! یادت می‌آید که تو نیز قصد همسر عزیز را کردی؟» یوسف گفت: «و ما أبرئ نفسی إن النفس لأمارة بالسوء»^۱.

در میان معاصران از اهل سنت نیز گاهی به اقوال مغرضانه و - در نگاهی خوش‌بینانه - از روی ناآگاهی برمی‌خوریم که هم‌آواز با اندیشه‌ای که عصمت را برای پیامبران ضروری نمی‌داند، به تفسیر و توضیح این آیه پرداخته‌اند. برای نمونه، به یکی از تحلیل‌ها اشاره می‌شود که یکی از نویسندگان، چهار قول در مورد تفسیر برهان رب نقل کرده و بعد از ذکر سه قول اول که همگی از قصد و نیت زنا از جانب یوسف حکایت می‌کند، به بیان قول چهارم پرداخته که برهان رب را به معنای حرص بر طاعت گرفته است. ولی متأسفانه وی یا از روی غرض و یا از روی ناآگاهی، هیچ یک از اقوال را ترجیح نداده و فقط به ذکر آنها پرداخته است.^۲

راه انصاف

علامه مجلسی با اشاره به این برداشت‌ها، بیان می‌دارد که طبق احادیث شریفه، این آیه بر دو وجه صحیح ممکن است که حمل شود: اول این که اگر او پیامبر نبود و برهان پروردگار را که جبرئیل باشد ندیده بود، او نیز قصد می‌کرد اما چون پیغمبر بود و معصوم به عصمت الهی، لذا قصد نکرد. دوم آن که مراد آن است که یوسف قصد کرد تا زلیخا را بکشد، چون زلیخا قصد عرض او کرده بود و دفع عرض هر چند به قتل منجر شود جایز است. یا آن که ممکن است که در آن امت، کشتن کسی که دیگری را بر گناه جبر کند جایز بوده و خداوند او را از کشتن او نهی فرمود برای مصلحتی چند که در وجود او بود تا یوسف را به عوض نکشند.^۳

گفتنی است که به طور کلی و در صورت نبود روایات رسیده از ائمه معصومین، از ظاهر آیه به نظر می‌رسد که معنای آیه شریفه، خیلی روشن و دور از ابهام است و در ضمن

۱. درالمنثور، ج ۴، ص ۲۳.

۲. صباحی، نک: حیاة و اخلاق الانبیاء، ص ۱۳۴.

۳. حیات القلوب، ج ۱، ص ۵۴۸.

هیچ‌گونه منافاتی با پیش‌فرض عصمت نخواهد داشت. هر چند به‌طور کلی نمی‌توان برای کار مترجمان در تبیین آیات الهی در حد تفسیر مفسران ارزشی قائل شد، در این مورد خاص و با توجه به وضوح و تنصیصی که در آیه شریفه وجود دارد، می‌توان با مراجعه به بعضی ترجمه‌های قوی و حتی با نگاهی اجمالی به نص آیه شریفه، به معنای آن پی برد و بدون هیچ زحمتی، معنای ظاهر آن را اخذ نمود.^۱ به‌ویژه با توجه به ذیل آیه که صریحاً می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ...﴾ که اشاره دارد، اگر برهان پروردگارش نبود، او نیز دچار این سوء و فحشا می‌گردید. مثلاً مرحوم آیتی این‌گونه ترجمه کرده است: آن زن آهنگ او کرد و اگر نه برهان پروردگارش را دیده بود، او نیز آهنگ آن زن می‌کرد.

یا مرحوم قمشه‌ای می‌نویسد

آن زن باز در وصل او اصرار و اهتمام کرد و یوسف هم اگر لطف خاص خدا و برهان روشن حق را ندیده بود (به میل طبیعی) در وصل آن زن اهتمام کردی

یا بروجردی که می‌گوید:

آن زن از فرط اشتیاق و میل به‌وصال یوسف، اهتمام و اصرار می‌کرد و اگر لطف خاص پروردگار و برهان مشهود خدا نبود، یوسف هم بر اثر غریزه طبیعی به‌جانب زن میل می‌نمود.

ابوالقاسم پاینده می‌گوید:

وی رو به یوسف کرد و یوسف، اگر برهان پروردگار خویش را ندیده بود، رو بدو کرده بود.

۱. هم‌چنین نک: تفاسیر آسان، حلبی، خسروی، خواجوی، مجتبیوی، مکارم، روض‌الجنان، شعرانی. هرچند بعضی از ترجمه‌ها مانند ترجمه فیض‌الاسلام و انصاریان، به گونه‌ای دیگر آیه را ترجمه کرده‌اند. انصاریان می‌نویسد: «بانوی کاخ [چون خود را در برابر یوسف پاک‌دامن، شکست‌خورده دید، با حالتی خشم‌آلود] به یوسف حمله کرد و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاک‌اش] به او حمله می‌کرد [و در آن حال زد و خورد سختی پیش می‌آمد و با مجروح شدن بانوی کاخ، راه اتهام بر ضد یوسف باز می‌شد، ولی دیدن برهان پروردگارش او را از حمله بازداشت و راه هر گونه اتهام از سوی بانوی کاخ بر او بسته شد»؛ و فیض‌الاسلام این‌گونه ترجمه می‌کند: «هر آینه آن زن (زلیخا) یوسف را قصد کرد [در آغوش گیرد] و یوسف هم او را قصد و آهنگ نمود [بزند و از خود دور سازد] اگر دلیل و راه‌نمایی پروردگارش را نمی‌دید [خدای تعالی به‌وسیله وحی به او نمایاند که اگر قصد خود را انجام دهد، عزیز شوهر زلیخا او را هلاک و تباه می‌نماید یا زلیخا می‌گفت: یوسف خواست با من کار زشت کند، او را منع نموده و جلوگیری کردم از این‌رو مرا زد] این چنین کردیم (دلیل و راه‌نمایی را به‌او نمایانیدیم) تا بدی و کار زشت [زدن زلیخا] را از او بازگردانیم؛ زیرا او از بندگان برگزیده شده ما [برای نبوت و پیغمبری] است [این جمله دلالت دارد بر این‌که یوسف از کار زشت و قصد بر آن منزّه و پاک بوده].

یا موسوی در ترجمه *المیزان* تصریح می‌کند که:

وی یوسف را قصد کرد، یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود، قصد او کرده بود. چنین شد تا گناه و بدکاری را از او دور کنیم که وی از بندگان خالص شده ما بود.

جالب است که نویسنده *جوامع الجامع*، اصلاً استدلال می‌کند که اگر میل و اشتیاق شدیدی از جانب یوسف متوجه طرف مقابلش نبود، هرگز مستحق مدح خداوند نیز قرار نمی‌گرفت.^۱ فیض کاشانی نیز به نوعی بهترین و روان‌ترین تفسیر را ارائه داده است. وی عصمت الهی را دلیل عدم اهتمام یوسف دانسته، برهان رب را به عصمت الهی تفسیر می‌کند. این نوع تفسیر در واقع جمعی بجا و جامع بین روایات رسیده و ظاهر آیه شریفه است که از همه تفاسیر بهتر به نظر می‌رسد.^۲ همان‌طور که نویسنده *اطیب‌البیان* به همین معنا اشاره می‌کند که معصوم، اسم مفعول است و البته عاصم لازم دارد. خداوند عاصم آنها [انبیاء] است و به همین دلیل، یوسف می‌گوید: «اگر عاصمیت تو نباشد، من مورد اصابت کید زنان مصر قرار خواهم گرفت.»^۳

ابوالفتوح رازی نیز از قول اصحاب حدیث، به بیان این تهمت‌ها پرداخته، او نیز در آخر، این قبیل تعبیرات را درباره پیامبری معصوم نمی‌پذیرد. وی می‌گوید:

اصحاب حدیث و روایت گفته‌اند که شیطان آمد و یک دست بر پهلوی این و یک دست بر پهلوی آن نهاد و آن دو را در یک جا جمع کرد و.. گفته‌اند هر دو بر معصیت عزم کردند و یوسف در کنار زلیخا نشست که جای زانیان و خیانت‌کنندگان باشد. وقتی یوسف عزم بر معصیت جزم کرد و تصمیم قطعی برای انجام دادن آن کار گرفت و خواست که با زلیخا خلوت کند، خداوند به او برهانی نشان داد.

درباره این که برهان پروردگار چه بوده است، سخنان بسیار گفته‌اند. یکی آن که جبرئیل بانگی برآورد و او را ترساند و از این کار منع کرد. قولی دیگر آن است که فرشته‌ای از آسمان ندا داد که یوسف، نام تو در آسمان از جمله صدیقان و پیغمبران است، اما تو در زمین در جای خیانت‌کنندگان نشسته‌ای. به روایتی دیگر، دریچه‌ای در مقابل یوسف پدید آمد و یعقوب را دید که از روی تهدید، انگشت به دندان گرفته است. در روایت دیگر آمده

۱. *جوامع الجامع*، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲. متن تفسیر فیض این چنین است: «قال: و لولا أن رأى برهان ربه لهم بها كما هممت به، و لکنه کان معصوماً، و المعصوم لا یهمّ بذنب و لا یأتیه»؛ (فیض کاشانی، *الأصفی فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۵۷۶)

۳. *اطیب‌البیان*، ج ۷، ص ۱۹۰.

که فرشته‌ای به صورت یعقوب از پشت او در آمد و لگدی بر پشت او زد چنان که بر پیشانی او عرق نشست.^۱
وی در ادمه می‌گوید:

البته این سخنان بیهوده که عقل و شرع و قرآن و اخبار، پیغمبران را از آن میرا و منزه دانسته‌اند، نزد ما شایسته و مقبول نیست؛ چرا که ایشان از گناه، معصوم و مطهر و پاکیزه‌اند و لغزش صغیره و کبیره، از ایشان روا نیست و حتی ادله عقلی نیز بر عصمت آنان دلالت می‌کند؛ اگر آنان جواز و امکان انجام گناهان کبیره و صغیره را دارا باشند، مکلفان از قبول سخن و وعظ آنان دوری و خودداری خواهند کرد، حال این که غرض خداوند از بعثت انبیا، قبول سخن ایشان و فرمان‌برداری از ایشان و اجابت دعوتشان است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «ما چنین کنیم که کردیم تا بدی و فحشا را از او دور کنیم»^۲؛ یعنی همان‌طور که آن برهان را نشان دادیم و این لطف را در حق یوسف کردیم، باز هم الطاف خود نازل کنیم و آیات و نشانه‌ها بنماییم.^۳

در این میان، بعضی از نویسندگان اهل سنت نیز راه انصاف را در پیش گرفته و در صدد رفع اتهام از فرستاده خدا برآمده‌اند. برای نمونه می‌توان به ابن کثیر (د ۷۷۴) اشاره کرد که می‌گوید: «چون اکثر اقوال مفسران در این باره، از ناحیه کتب اهل کتاب نشأت گرفته، بهتر آن است که از آن اقوال اعراض کنیم و به این اعتقاد داشته باشیم که خداوند، یوسف صدیق را از ارتکاب فاحشه مصون و معصوم نگه داشته است.» وی هم چنین می‌گوید: «من در کتاب تفسیرم در این مورد بحثی مبسوط کرده‌ام.»^۴ البته با مراجعه به تفسیر او و مطالعه نقل قول‌ها و روایاتی که در این زمینه می‌آورد، خصوصاً اقوالی که در مورد برهان رب ذکر می‌کند، مطالبی بر خلاف عصمت پیامبری به اثبات می‌رسد.^۵ اما همین اندازه که او - ولو با نگاه خودش - به عصمت یوسف اعتراف می‌کند، مقصود را تأمین می‌نماید.

۱. برگرفته از: محمدرضا، موحدی و جمعی از نویسندگان، *داستان یوسف*، مجموعه آثار کنگره ابوالفتح رازی، ج ۲۰، ص ۴۴-۴۵. در تلمود هم آمده است که: در این هنگام یعقوب، از پنجره آمد و بر او ظاهر شد و گفت: «یوسف، برادرانت نامشان را بر آوریم و تویریم نوشته‌اند و نام تو در میان آنان است؛ آیا می‌خواهی نامت از میان آنان محو شود، کسی نامیده شوی که با فاحشه‌ها می‌رود؟» چنان که مکتوب است: کسی که با فاحشه‌ها معاشرت کند، اموال را تلف می‌نماید. (*داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن*، ص ۳۱۳؛ هم‌چنین نک: طوسی (احتمالاً قرن ۶)، *جامع الستین*، ۳۱۲ به بعد).

۲. ﴿كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾؛ سوره یوسف، آیه ۲۴.

۳. *داستان یوسف*، ج ۲۰، ص ۴۴-۴۵.

۴. *البدایة و النهایة*، ج ۱، ص ۲۹۵.

۵. *تفسیر القرآن العظیم*، ج ۴، ص ۳۲۶-۳۲۷.

هم‌چنین ابن جوزی مورخ قرن ششم نیز به صراحت اذعان می‌دارد، دلیل این‌که یوسف به این کار همت نگماشت این بود که برهان پروردگارش را دید و آن برهان، علم او به حرمت زنا بود. جالب است که وی مرتبه و مقام یوسف را بالاتر از آن می‌داند که اقدام به زنا بکند و سپس با دیدن مثلاً [فرشته‌ای به صورت پدرش، به یاد این بیفتد که زنا حرام بوده است].^۱

به نظر می‌توان از این‌گونه اظهارنظرها به بعضی ریشه‌های وجوب عصمت پیامبر پی بُرد. قرمانی دمشقی نیز هیچ سخنی مبنی بر اراده زنا توسط یوسف مطرح نکرده است.^۲ همین‌طور ابوالفداء هم‌آهنگ با شیعه، هرگز اتهامی را متوجه یوسف ندانسته و هیچ اشاره‌ای به اقدام وی بر زنا نکرده است.^۳ فخر رازی نیز در کتاب *عصمة الانبیاء*، با دلایل مختلف - چه در مقدمه‌اش که راجع به تمامی پیامبران بحث کرده^۴ و چه در مبحث مختص به حضرت یوسف ثابت کرده که هرگز از ناحیه او عزم و اراده‌ای بر گناه صورت نگرفته است.^۵ البته در ادامه و در مبحث نوع برهانی که یوسف مشاهده کرد، سخنانی بیان کرده که جای بحث دارد،^۶ اما در هر صورت منظور ما را تأمین می‌کند.

۱. *المنتظم ابن جوزی*، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲. *اخبار الدول قرمانی*، ص ۳۸.

۳. *المختصر فی اخبار البشر*، ج ۱، ص ۱۷.

۴. وی در ابتدای کتاب وزین خود، در مقدمه‌ای ده صفحه‌ای، به تنقیح بحث عصمت پرداخته است که به طور اختصار و برای نمونه، به بعضی از قسمت‌های مباحثش اشاره می‌شود. وی در ابتدا می‌گوید: «بحث عصمت انبیا از چهار ناحیه قابل بحث است: اول از جهت اعتقادی که همگی اجماع دارند که انبیا از کفر و بدعت معصومند به جز فرقه فضیلیه. چون آنها قائل به جواز صدور گناه از جانب انبیا هستند و در ضمن هر گناهی را کفر می‌دانند؛ و به جز روافض که بنابر تقیه اظهار کلمه کفر را بر انبیا جایز می‌دانند. - البته اثبات این ادعا، نیاز به دلیل دارد که با مراجعه به کتب کلامی شیعه هرگز چنین ادعایی قابل اثبات نیست. برای نمونه نک: مقدمه *تنزیه الانبیاء* سیدمرتضی، ص ۳۳-۴۱ و راجع به تنزیه یوسف ص ۹۵-۱۱۳ - دوم از جهت آن‌چه به همه شرایع و احکام متعلق است که در این مورد اجماع است که هرگز حق تحریف و خیانت را ندارند و سوم از جهت فتوا که اجماع است بر عدم جواز تعدی گناه و در مورد انجام سهوی اختلاف است و چهارم از جهت آن‌چه به افعال و احوال خود انبیا متعلق است که در این قسمت پنج مذهب به وجود آمده است: اول حشویه که اقدام بر کبائر و صغائر را جایز می‌دانند. دوم اکثر معتزله که تعدی بر کبیره را غیر جایز و تعدی بر صغیره را با شرایطی جایز می‌دانند. سوم ابوعلی جبائی که نه کبیره و نه صغیره را تعدیاً جایز ندانسته و قائل به جواز ارتکاب خطایی در تأویل است و پنجم شیعه که نه صغیره و نه کبیره، نه عمدی و نه تاویلاً، و نه با سهو و نسیان جایز نمی‌دانند.» وی در نهایت نظریه خودش را اعلام کرده، می‌گوید: «آن‌چه ما می‌گوییم، این است که انبیا معصومند در زمان نبوت [فقط] از کبائر و صغائر آن هم عمدی. اما اگر سهوی باشد اشکالی ندارد.» دست آخر به بیان دلایلی در این باب پرداخته، پانزده دلیل را بررسی می‌کند. (مقدمه *عصمة الانبیاء* ص ۲۶-۳۵.

۵. ص ۷۴-۸۰.

۶. همان، ص ۷۹-۸۰.

خواندمیر در این باره می‌گوید:

علی‌رغم تفاسیر زیادی که از «برهان رب» در این آیه شده است اما اشتهر آن است که بگوییم که منظور آن است که در آن خلوت، نظر یوسف بر پرده‌ای افتاد که در روی بتی که معبود زلیخا بود، کشیده شده بود و وقتی از زلیخا در مورد دلیلش سؤال کرد، او جواب داد که می‌خواهم که ما را در این حال نبیند. همین جا بود که یوسف از زلیخا اعراض کرده و گفت که «تو از بت بی‌جان حیا می‌کنی، من چگونه از خداوند بزرگ حیا نکنم.»^۱

جالب است که *تورات* هرگز اشاره‌ای ندارد به این که یوسف صدیق عزم بر معصیت کرده باشد. متن *تورات* این چنین است:

روزی واقع شد که به خانه در آمد تا به شغل خود بپردازد و از اهل خانه، کسی آن جا در خانه نبود؛ پس جامه او را گرفته، گفت: «با من بخواب.» اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت. مردان خانه را صدا زد...^۲

اما در *تلمود* که به تفسیر سخنان *تورات* پرداخته، چنین آمده است:

روزی واقع شد که [یوسف] به خانه در آمد تا به شغل خود بپردازد.

به اعتقاد یکی از علما، این به ما می‌آموزد که یوسف و همسر فوطیفار، هر دو قصد انجام دادن عمل ناشایست داشتند. برخی معتقدند که این جمله بدین معناست که او واقعاً برای انجام دادن کارهایش وارد خانه شد.^۳

۶. زندانی شدن یوسف

نویسنده *روض الجنان* در این باره می‌گوید:

۱. حبيب السیر، ج ۱، ص ۶۴ هم‌چنین نک: احکام القرآن جصاص، ج ۴، ص ۲۸۴؛ ابن عباس در تفسیر می‌گوید: «و لقد همت به المرأه و هم بها یوسف لولا ان رای برهان ربه عذاب ربه لازما علی نفسه و یقال رای صورہ آیه و یقال لولا رای برهان ربه لهم مقدم و مؤخر»، تفسیر ابن عباس در حاشیه *درالمنثور*، ص ۳۲۵.
۲. *داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن*، ص ۲۹۸. هم‌چنین عین همین مضمون با ترجمه‌ای دیگر در: *تورات، ترجمه فاضل خان همدانی؛ سفر تکوین المخلوقات، فصل سی ونهم (ص ۷۶)؛ متن عربی تورات* که در نابلس از لغت عبرانی سامری قدیم به عربی ترجمه شده، چنین است: «وکان کالیوم هذا دخل یوسف الی البیت لعمل صیاعه فی البیت و لیس انسان من اهل البیت هناك فی البیت فقبضته بثیابه قائله انضجع معی. فترک ثیابه بیدها و هرب و خرج خارجا و کان عند نظرها ان ترک ثیابه بیدها و هرب و خرج خارجا فاستدعت باهل بیتها و قالت لهم قولا انظروا. أحضر لنا رجلا عبرانیا للعب بنا جاء الی للانضجاج (احتمالاً - انضجاج درست است و اشتباه چاپی است - معی فننادیت بصوت عال وکان عند سماعه أن رفعت صوتی و نادیت. ترک ثیابه بیدی و هرب و خرج خارجا؛ التوراه السامریه، الاصحاح التاسع و الثلاثون.» (ص ۹۳)
۳. *داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن*، ص ۳۱۳ به نقل از سوطا، ص ۳۶.

یوسف از زنان روی برگرداند و با خداوند متعال مناجات کرد: «ای پروردگار من، زندان را از آن چه آنان مرا به انجام آن دعوت می کنند، دوست تر می دارم و اگر به لطف خود مکر ایشان را از من برگردانی و مرا به حال خود رها کنی، من به خواسته ایشان میل می کنم و اگر لطف تو مرا درنیابد، از زمره جاهلان باشم.» خداوند سمیع، دعای او را اجابت کرد و کید و مکر آنان را از او دور کرد.^۱

بدین سان که مکر و حيله آنان را راه نجات یوسف قرار داد. آنان پس از آن که نشانه ها و دلایل یوسف را دیدند و با وجود این که فهمیدند زلیخا مجرم است، یوسف را زندانی کردند تا مردم این گونه برداشت کنند که یوسف گناه کار بوده است و زلیخا بی گناه. گفته اند که دلیل زلیخا برای زندانی کردن یوسف، این بود که به شوهرش گفت: «من او را به گناه دعوت کردم اما نمی توانم به هر کس که رسیدم، عذر خود را شرح دهم. یا به من اجازه بده که در میان مردم روم و آشکارا عذر خود را برای همه توضیح دهم یا او را زندانی کن تا او هم درباره من با کسی سخن نگوید و مردم این داستان را فراموش کنند.» عزیز پیش ملک آمد و گفت: «غلامی دارم که گناهی مرتکب شده است، دستور بده تا او را به زندان اندازند.» پادشاه دستور داد تا یوسف را به زندان ببرند و هم زمان، دو جوان دیگر را به زندان انداختند نیز که یکی سفره دار و دیگری ساقی پادشاه بود.^۲

۷. آزادی و عزت یوسف

یوسف پس از آزادی از زندان، یک سال پیش پادشاه بود و با او نشست و برخاست می کرد و پادشاه از علوم و ادابی که از یوسف می دید، در تعجب و تحیر بود. یک روز به یوسف گفت: «من و تو باید به هر نوعی با یکدیگر هم داستانی کنیم، جز آن که من از غذا خوردن با تو اکراه دارم.» یوسف گفت: «من سزاوارترم که از این کار اکراه داشته باشم؛ زیرا پسر یعقوب اسرائیل الله و پسر اسحاق ذبیح الله و پسر ابراهیم خلیل الله هستم.» پادشاه گفت: «راست گفתי» و بعد از آن دیگر با یوسف غذا می خورد و نوشیدنی می آشامید.

عبدالله بن عباس گفته است که چون یک سال گذشت، پادشاه یوسف را فراخواند و تاج بر سرش نهاد و حمایل شمشیر مخصوص خود را بر گردنش آویخت و او را بر تختی از

۱. «قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ.

فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ سوره یوسف، آیه ۳۳-۳۴.

۲. داستان یوسف، ج ۲۰، ص ۵۰-۵۱. همچنین نک: اخبار الدول قرمانی، ص ۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۲؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۱۲.

طلای جواهرنشان و آراسته به دُرّ و یاقوت نشاند و سایه‌بانی از استبرق بر بالای آن تخت زد که طول آن سی گز و عرض آن ده گز بود. بر آن تخت سی بستر انداخته بودند و شصت پارچه رنگین پر نقش و نگار برای جای نشستن. یوسف را بر بالای تخت نشاند و بزرگان و فرماندهان را در فرمان او قرار داد و پادشاه در خانه نشست و پادشاهی را به یوسف داد و کار مصر را به یوسف واگذاشت.^۱

در روایتی این‌گونه آمده است که فرعون مصر، نه‌تنها خزاین بلکه اصل حکومت مصر را به او واگذار کرد و در کنار خود نشانید و تنها چیزی که از یوسف خواست، این بود که تخت سلطنتی فرعون به اندازه چهار انگشت از تخت یوسف بزرگ‌تر باشد و یوسف نیز این درخواست را قبول کرد.^۲

۸. رابطه زلیخا با یوسف در دوران عزت

بعد از آزادی یوسف و عزت زیادی که نزد پادشاه مصر یافت، پادشاه به‌سبب اعتماد فراوانی که به یوسف صدیق پیدا کرد، قطفیر یعنی همسر زلیخا را نیز از آن شغل برکنار ساخت و کار او را هم به یوسف سپرد. قطفیر چندی بعد از آن درگذشت و پادشاه، زلیخا را به یوسف داد.^۳

وقتی یوسف نزد زلیخا آمد، یوسف به او گفت: «این بهتر است یا آن‌چه تو از من می‌خواستی؟» زلیخا گفت: «ای راست‌گو! مرا برای کاری که کردم سرزنش مکن؛ زیرا آن‌سان که دیدی، من زن جوان زیبایی بودم، غرق در مال و رفاه، در حالی که شوهر من تمایلی به زنان نداشت و نزدیک من نمی‌آمد و در آن وقت تو زیباترین فرد روزگار بودی و من به عشق تو مبتلا شدم.» وقتی یوسف بر زلیخا دست یافت، او را بکر یافت و فهمید که او راست می‌گوید.

یوسف از زلیخا صاحب دو فرزند شد: یکی «افرائیم» و یکی «میشا»^۴ و بدین ترتیب یوسف پادشاه مصر گردید و در میان رعیت، به عدل رفتار کرد و همه زنان و مردان مصر او را دوست داشتند و به پاس پادشاهی او خدا را شکر می‌گفتند.^۵

۱. داستان یوسف، ج ۲۰، ص ۶۴-۶۵.

۲. فتوح مصر و اخبارها، ص ۱۳.

۳. المنتظم ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۱۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۳.

۴. ابن قتیبه و منابع دیگر نیز نام فرزندان او را آورده‌اند: «و ولد یوسف ابنان افرائم و هو جد یوشع بن نون بن افرائم و الآخر میشا فولد لمیشا ابن یقال له موسی فتنبأ قبل موسی بن عمران.» المعارف، ص ۴۱.

۵. داستان یوسف، ج ۲۰، ص ۶۵-۶۶.

شیخ صدوق نیز در بابی جداگانه، به بررسی روایات مربوط به ازدواج یوسف صدیق با زلیخا پرداخته که به بیان مضمون یک روایت اکتفا می‌شود. وی در باب «العله التی من أجلها تزوج یوسف زلیخا»، به روایتی به نقل از امام صادق علیه السلام اشاره می‌کند که خلاصه‌اش چنین است: زمانی که یوسف به عزت رسید، زلیخا برای ورود به کاخ یوسف از دربانان اجازه خواست، ولی آنان گفتند به جهت ظلمی که در حق یوسف کرده‌ای، ما دوست نداریم که به تو اجازه ورود بدهیم. زلیخا نیز در جواب این استدلال گفت: من از کسی که از خدا بترسد، واهمه‌ای ندارم. بعد از این که وارد کاخ شد، یوسف به او گفت: «چرا رنگت تغییر کرده است؟» زلیخا در جوابش گفت: «من از خداوندی سپاس گزارم که به سبب اطاعتش، بندگان و غلامان را به پادشاهان تبدیل می‌کند.» یوسف ادامه داد: «چه چیزی باعث شد که این کارها را در حق من انجام دهی؟» زلیخا [بی‌پرده] پاسخ داد: «زیبایی رویت.» یوسف گفت: «پس اگر تو پیامبر آخرالزمان را ببینی که به او محمد صلی الله علیه و آله گفته می‌شود چه خواهی کرد! او که صورتش و سیرتش از من نیکوتر است.» زلیخا جواب داد: «بله درست می‌گویی.» یوسف گفت: «از کجا می‌دانی که من درست می‌گویم؟» او جواب داد: «از آن‌جا که وقتی تو او را یاد می‌کردی، ناخودآگاه عشق به او در قلبم جای گرفت.» خداوند در همین موقع، به یوسف وحی فرستاد که «او راست می‌گوید و من نیز او را به خاطر محبتی که به پیامبر آخرالزمان دارد، دوست می‌دارم.» در همین کلام و حیانی بود که خداوند به یوسف امر فرمود که با او ازدواج کند.

به جهت این‌که این روایت فقط در کتب شیخ صدوق آمده و بقیه فقط از او روایت کرده‌اند و اگر صحت آن را قبول کنیم، چند مطلب مبهم تاریخی به طور هم‌زمان برای ما روشن می‌شود، بنابراین متن کامل روایت را بیان می‌کنیم:

أبی رحمہ اللہ قال حدثنا سعد بن عبد اللہ عن إبراهیم بن ہاشم عن عبد اللہ بن المغیرة عن ذکرہ عن أبی عبد اللہ علیه السلام قال: استأذنت زلیخا علی یوسف فقیل لها إنا نکره أن تقدم بك علیه لما کان منک إلیه قالت: إنی لا أخاف من یخاف اللہ فلما دخلت قال لها یا زلیخا ما لی أراک قد تغیر لونک قالت الحمد لله الذی جعل الملوك بمعصیتهم عیبدا و جعل العیبید بطاعتهم ملوکا قال لها ما الذی دعاک یا زلیخا إلی ما کان منک قالت حسن وجهک یا یوسف فقال کیف لو رأیت نبیا یقال له محمد یکون فی آخر الزمان أحسن منی وجها و أحسن منی خلقا و أسمع منی کفا قالت صدقت قال و کیف علمت أنى صدقت قالت لأنک حین ذکرته وقع حبه فی قلبی فأوحى الله

عزوجل إلی یوسف آنها قد صدقت و أنى قد أحببتها لحبها محمدا فأمره الله تبارك و تعالی ان یتزوجها؛^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند: زلیخا برای ورود به بارگاه یوسف، اجازه خواست و به او گفته شد که ما با توجه به کارهایی که تو در حق او انجام داده‌ای، کراهت داریم که تو را به بارگاه او راه دهیم. زلیخا گفت: «من از کسی که از خدا بترسد واهمه‌ای ندارم.» پس وقتی که داخل بر یوسف شد، یوسف به او گفت: «چرا رنگت تغییر کرده است؟» او جواب داد: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پادشاهان را به سبب معاصی‌شان به بندگان و بندگان را به دلیل اطاعتشان به پادشاهان تبدیل می‌کند.» یوسف گفت: «چه چیزی باعث شد که آن اشتباهات از تو سربزند؟ او جواب داد: زیبایی روی تو! یوسف گفت پس اگر پیامبری را ببینی که در آخرالزمان می‌آید و نامش محمد صلی الله علیه و آله و از من زیباروتر و خوش‌روتر و سخاوت‌مندتر است چه می‌گویی؟» زلیخا پاسخ داد: «راست می‌گویی!» یوسف گفت: «تو از کجا دانستی که من راست می‌گویم؟» گفت: «زمانی که تو نام او را آوردی، عشق او در قلب من جای گرفت.» در این‌جا بود که خداوند به یوسف وحی کرد که «او راست می‌گوید و من نیز به خاطر علاقه‌اش به محمد صلی الله علیه و آله او را دوست می‌دارم.» و آن‌گاه خداوند امر کرد که او را به عقد ازدواج خویش در بیاورد.

۹. ایمان زلیخا

درباره ایمان زلیخا، مطلب زیادی در دسترس نیست و به جز روایت *علل الشرائع* که در بالا ذکر شد و روایات مشابه آن،^۲ گزارش دیگری وجود ندارد به جز این که بعضی روایات، این گفت‌گو را به صورت گفت‌گویی در قصر و بعضی آن را به صورت گفت‌گویی در بیرون قصر و به طور اتفاقی به تصویر می‌کشند. مثلاً روایت موجود در مجموعه ورام، حاکی از این است که یوسف علیه السلام زلیخا را در مزبله‌ای مشاهده می‌کند و پس از گفت‌گویی مشابه که بین آنان رخ می‌دهد، یوسف به ازدواج با او اقدام می‌کند.^۳ البته در این روایت، تصریحی به ایمان زلیخا نمی‌شود. عین همین روایت را شیخ صدوق در کتاب *امالی* آورده است،^۴ اما نویسنده مجموعه *ورام* (ورام بن ابی فراس) که به سه قرن بعد از صدوق تعلق

۱. *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۵۵.

۲. این مضمون با کمی اختلاف، در کتب دیگر روایی نیز آمده است. مثلاً نک: *عده الداعی* به نقل از صدوق، ص ۱۶۴؛ *قصص الانبیاء* راوندی به نقل از صدوق، ص ۱۳؛ *بحار الانوار* نیز به نقل از صدوق ج ۱۲، ص ۲۵۴.

۳. مجموعه *ورام*، ج ۲، ص ۲۲.

۴. *امالی* صدوق، ج ۴.

دارد، به اخذ روایت از کتاب صدوق اشاره‌ای نکرده است که البته این می‌تواند به دلیل تسامح او در ذکر اسناد و مدارک و روش غیر روایی‌اش باشد که در کتابش پیش گرفته نه به این دلیل که آن روایت را در کتاب معتبر دیگری دیده است. چون اکنون این روایت در هیچ منبع دیگری یافت نمی‌شود. بنابراین در این مورد، با دو خبر مواجهیم که هر دوی آنها از ناحیه یک نفر یعنی مرحوم صدوق به دست ما رسیده است.

البته کتب تاریخ عمدتاً به ایمان زلیخا اشاره کرده‌اند و تا جایی که دیده شد، حتی به اختلافی هم در این زمینه اشاره نکرده‌اند. بالاتر از آن، بر اساس بعضی از روایات تاریخی، درجه ایمان زلیخا به قدری سریع اوج پیدا کرد که حتی به خاطر محبت خدا تا مدتی از عشق یوسف نیز روی گردان شده بود.^۱

ایمان زلیخا به پیامبر اسلام ﷺ

در مورد ایمان زلیخا به پیامبر گرامی اسلام نیز تنها روایت تاریخی موجود، همان روایت *علل الشرایع* است که متن کامل آن ذکر شد. بی‌شک چنین حوادثی ممکن است اتفاق افتاده باشد موارد مشابه این واقعه اتفاق افتاده که شامل بعضی پیش‌گویی‌ها از طرف اولیای دین بوده است. چنان‌که اگر به عنوان یک مورخ واقع‌گرا، اعتبار متون اصلی را بپذیریم، نمونه این حوادث را در قرآن نیز می‌توانیم بیابیم. نمونه بارزش در ابتدای سوره یوسف در مورد خوابی است که او می‌بیند و پدرش آن را می‌کند. اما کار مورخ، بیرون کشیدن حوادث از متون تاریخی و اسناد معتبر و قابل قبول است و این مهم با یک روایت - آن هم از یک نفر خصوصاً با شخصیت خاص او در نقل روایات به طور کلی و خصوصاً تسامحی که همواره در نقل روایات غیرمناسکی در طول تاریخ وجود داشته است - قابل استدراک نیست. علاوه بر این‌که در موارد این‌چنینی که روایات حاکی از معجزات، به نوعی عقاید راوی را به اثبات می‌رساند، قبول آن به عنوان یک روایت قابل اعتماد کار مشکلی است.

۱۰. ازدواج با یوسف

در مورد ازدواج یوسف با زلیخا نیز چند روایت آمده که به یک‌دیگر شباهت دارند. به دوگونه از این روایات اشاره شد و گونه دیگر نیز تفاوت‌چندانی از لحاظ محتوا با روایات یادشده ندارد. بر اساس این روایت، چون زلیخا در فقر به سر می‌برد اطرافیانش به او

۱. مثلاً نک: *اخبار الدول قرمانی*، ص ۳۹.

پیشنهاد کردند که نزد یوسف برود و او نیز همین کار را کرد و خود را در مسیر یوسف قرار داد. زمانی که یوسف از مسیر می‌گذشت، همان جمله را که در روایات قبل ذکر شد، بیان کرد که: «الحمد لله الذی جعل العبيد بطاعتهم لربهم ملوکا و الحمد لله الذی جعل بمعصيته الملوک عبیدا». یوسف نیز از او خواست که خود را معرفی کند. بعد از این که او خودش را معرفی نمود، او را به همسری انتخاب کرد.^۱ در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، همین مضمون به علاوه معجزه بازگشت جوانی زلیخا آمده است.^۲

اما در تلمود و تورات، روایتی متفاوت در مورد ازدواج یوسف نقل شده است: زلیخا با علم نجوم پیش‌بینی کرد که در آینده، دارای پسری از یوسف خواهد شد اما نمی‌دانست که آیا این کودک از خود او به دنیا خواهد آمد یا از دخترش^۳

و در واقع یوسف با دختر زلیخا ازدواج کرد؛ چنان که مکتوب است: فرعون، اسنات - دختر فوطی فارع، کاهن اون - را بدو [یوسف] به زنی داد.

در تورات نیز آمده است که:

فرعون یوسف را صفات فَعْنِیح نامید و اسنات دختر فوطی فارع، کاهن اول را بدو به زنی داد.^۴

۱۱. معجزه زیبایی زلیخا

سید عبدالحجت بلاغی می‌گوید:

این که بعضی نوشته‌اند که شوهر زلیخا وفات کرد و زلیخا دوباره جوان شد و به یوسف شوهر کرد، از ترهات است و حقیقت ندارد.^۵

اما روایتی در این زمینه وجود دارد که ظاهراً ابتدا در تفسیر قمی نقل شده است.^۶ شیخ طبرسی نیز روایتی را نقل کرده^۷ که جزایری نیز همان را عیناً به نقل از طبرسی حکایت

۱. امالی صدوق، ص ۴۵۶؛ کتاب النبوه صدوق، ص ۱۲۹؛ هم‌چنین نک: اخبار الدول قرمانی، ص ۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۱۴؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۱۳؛ آفرینش و تاریخ مقدسی، ص ۴۵۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۷.

۳. داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن، ص ۳۱۵ به نقل از برشیت ربا، ۴۵:۴۱.

۴. التوراه السامریه، الاصحاح الحادی و الاربعون (ص ۹۶)؛ داستان پیامبران، ص ۲۹۹-۳۰۰. به نقل از متن تورات، سفر پیدایش، داستان یعقوب و یوسف، قسمت خواب‌های فرعون. فاضل خان همدانی می‌گوید: «او را صافینت پعنیح نام نهاد.» (تورات، ترجمه فاضل خان و... سفر تکوین، فصل چهل و یک، ص ۸۱).

۵. حجة التفسیر و بلاغ الإکسیر، ج ۳، ص ۲۵۲.

۶. تفسیر قمی، همان.

۷. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۲.

می‌کند.^۱ جالب است که خود طبرسی هم به روایت علی بن ابراهیم تکیه کرده است. بنابراین، روشن می‌شود که این مضمون، فقط به یک روایت، آن هم از تفسیر علی بن ابراهیم تکیه دارد که اصل انتسابش به علی بن ابراهیم، امروزه مورد بحث و اشکال جدی قرار گرفته است. شواهد متعددی وجود دارد که طبق آن هرگز نمی‌توان پذیرفت که انتساب تمامی کتاب تفسیر قمی به علی بن ابراهیم درست باشد. شیخ آغابزرگ تهرانی، نخستین کسی است که درباره نادرستی انتساب تمام تفسیر موجود به علی بن ابراهیم سخن گفته است.^۲

شیخ طوسی نیز در کتاب *الغیبه*، آن‌جا که در مقام بیان امکان طول عمر امام زمان قرار دارد، به نقل از اصحاب سیر، داستان جوان شدن زلیخا را در یک جمله و به عنوان شاهدهی بر مدعایش می‌آورد و در نهایت، ادعا می‌کند که این مسأله یک قضیه معروف است.^۳ اما این کلام را نیز به عنوان مویدی برای اثبات وقوع چنین حادثه‌ای نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا اولاً مرحوم شیخ، هیچ‌گونه سندی برای این ادعایش ذکر نکرده و فقط به کلمه اصحاب سیر اکتفا کرده است. دوم این‌که وی در مقام اثبات یک ادعای عقیدتی است و مجبور است که از هر مؤیدی هر چند ضعیف، برای تأیید مدعایش استفاده کند و اصلاً اقتضای مباحث این‌چنینی همین است.

بکری نیز که در قرن ششم می‌زیسته، بدون ارائه هیچ‌گونه مدرکی، به این ادعا دامن زده و در کنارش ادعای دیگری مبنی بر جوان شدن خدیجه و آن هم بدون ارائه سند آورده^۴ که سستی این مدعیات کاملاً روشن است. مقدسی (قرن چهارم) نیز بدون ارائه هیچ مستند و یا تحلیلی، فقط این قول را تحت عنوان اقوال اختلافی در مورد داستان یوسف نقل کرده است.^۵

در این‌جا به دلیل روشن شدن جوانب مختلف داستان، اصل روایت علی بن ابراهیم نقل می‌شود:

۱. *قصص الانبیاء*، جزاوری، ۱۹۹.

۲. برای تفصیل این بحث نک: احمد مدد الموسوی، «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی»، *کیهان اندیشه*، ش ۳۲ (مهر و آبان ۱۳۶۹). وی می‌گوید: «با تأمل کامل در کتاب حاضر، به خوبی واضح می‌شود این کتاب به استثنای خطبه و مقدمه نسبتاً طولانی، مجموعه‌ای است از: ۱. تفسیر علی بن ابراهیم معروف که در حدود ۷۵ درصد کتاب را تشکیل می‌دهد. ۲. تفسیر ابوالجارود که تقریباً بیش از پانزده درصد کتاب را تشکیل می‌دهد. ۳. روایات متفرقه دیگر که مؤلف [مجهول] کتاب از مشایخ خود نقل کرده است. همان، ص ۸۵.

۳. *الغیبه*، ص ۴۲۲.

۴. *الانوار*، ص ۳۴۴.

۵. *آفرینش و تاریخ مقدسی*، ص ۴۵۳.

قال و لما مات العزيز و ذلك في السنين الجدية افتقرت امرأة العزيز و احتاجت حتى سألت الناس فقالوا ما يضرك لو قعدت للعزيز و كان يوسف يسمى العزيز فقالت أستحي منه فلم يزالوا بها حتى قعدت له على الطريق فأقبل يوسف في موكبها فقامت إليه و قالت سبحان من جعل الملوك بالمعصية عبيدا و جعل العبيد بالطاعة ملوكا، فقال لها يوسف، أنت هاتيك فقالت نعم و كان اسمها زليخا فقال لها هل لك في قالت دعني بعد ما كبرت أتهزأ بي قال لا قالت نعم فأمر بها فحولت إلى منزله و كانت هرمة فقال لها يوسف أ لست فعلت بي كذا و كذا فقالت يا نبي الله لا تلمني فإنني بليت ببليية لم يبيل بها أحد قال و ما هي قالت بليت بلبك و لم يخلق الله لك في الدنيا نظيرا و بليت بحسني بأنه لم تكن بمصر امرأة أجمل مني و لا أكثر مالا مني نزع عني مالي و ذهب عني جمالي [و بليت بزواج عنين] فقال لها يوسف فما حاجتك قال تسأل الله أن يرد علي شبابي فسأل الله فرد عليها شبابها فتزوجها و هي بكر، قالوا إن العزيز الذي كان زوجها أولا كان عنيينا؛¹

زمانی که عزیز مصر از دنیا رفت - در سال‌های خشکی - همسر او دچار فقر شدید شد. و به گدایی افتاد تا این که مردم به او پیشنهاد کردند که بر سر راه یوسف، عزیز مصر بنشیند. او پاسخ داد: «من از او خجالت می‌کشم.» اما مردم هم چنان اصرار کردند تا این که او قبول کرد و بر سر راه یوسف نشست تا این که یوسف به هم‌راه کاروانش از راه رسید و در این هنگام، آن زن به سمت او ایستاد و گفت: «پاک و منزه است خدایی که پادشاهان را به خاطر گناه و معصیت به بندگان، و بندگان را به جهت اطاعت، به پادشاهان تبدیل می‌کند.» پس یوسف به او گفت: «آیا تو همان زن هستی؟» او جواب داد: «بله.» اسم او زلیخا بود. یوسف به او گفت: «آیا تو از من درخواستی داری؟» آن زن جواب داد: «اکنون که پیر و فرتوت شده‌ام، مرا رها کن! آیا مرا مسخره می‌کنی؟» یوسف پاسخ داد: «نه.» زلیخا گفت: «بله من حاجتی دارم.» پس یوسف به او امر کرد و او را به خانه یوسف بردند در حالی که عجزه بود. پس یوسف گفت: «آیا تو نبودی که آن آزارها را به من رساندی؟» زلیخا پاسخ داد: «ای نبی خدا مرا ملامت نکن! چرا که من به بلایی گرفتار شدم که احدی بدان دچار نشده است.» گفت: «آن بلا چیست؟» پاسخ داد: «من به عشق تو دچار شدم و خداوند در دنیا هرگز نظیری برای تو خلق نکرده است و هم‌چنین گرفتار زیبایی خودم شدم که در تمامی مصر زنی زیباتر و متمول‌تر از من یافت نمی‌شد و عشق تو، مال و جمال مرا غارت کرد و هم‌چنین گرفتار همسری عنین بودم.» پس یوسف به

۱. تفسیر قمی، همان.

او گفت: «حال حاجتت را بگو!» گفت: «از خداوند بخواه که جوانی مرا بازگرداند.» یوسف نیز دعا کرد و جوانی او بازگشت. پس با او ازدواج کرد و او را باکره یافت. می‌گویند همسر اولی زلیخا که عزیز مصر بود، مردی عنین بوده است.

نتیجه

بررسی تاریخی و حدیثی موضوعات این نوشتار، نشان می‌دهد که عشق استثنایی زلیخا به یوسف و درخواست‌های مکرر او برای برقراری رابطه نامشروع با وی، بنابر تصریح قرآن و روایات خدشه‌ناپذیر است. اما در مورد چگونگی اتفاقی که بین او و یوسف رخ داد، در یک واکاوی موشکافانه و دقیق، این نتیجه به دست می‌آید که در میان روایات تاریخی و تفسیری اهل سنت، عمدتاً عزم و تصمیم به برقراری ارتباط از ناحیه یوسف پیامبر نیز وجود دارد که او به دلیل مشاهده دلیل قاطع پروردگار، از این تصمیم صرف‌نظر کرده است. هر چند در میان اهل سنت نیز کسانی به تصمیم نداشتن یوسف بر زنا معتقدند، مانند ابن جوزی و فخر رازی.

اما روایات تاریخی، حدیثی و تفسیری شیعه، با توجه به پیش‌فرض عصمت مطلق برای تمامی پیامبران الهی، بیشتر حاکی از تفسیری معصومانه از آیه شریفه است و روایاتی که در کتب مختلف شیعی بر عزم یوسف بر زنا دلالت می‌کند، همگی از یک منبع یعنی تفسیر قمی نقل شده‌اند و با دلایلی که ذکر شد، نمی‌توانند مستند و پذیرفتنی باشند.

در مورد روایات مربوط به ازدواج یوسف با زلیخا، مسأله ایمان او و هم‌چنین معجزه زیبایی او، باید گفت: با توجه به بررسی تطبیقی انجام شده، هیچ کدام از موارد مذکور قابل اثبات نیستند.

منابع

قرآن کریم.

- تورات (کتاب مقدس، عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلن و هنری مرتین، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.
- التوراة السامریة (ترجمه عربی تورات سامری توسط ابوالحسن اسحاق صوری کاهن سامری)، تحقیق دکتر احمد حجازی السقا، قاهره، مکتبه دارالانصار، چاپ اول، ۱۳۹۸ هـ/۱۹۷۸ م.
۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکریم شیبانی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۱۴ هـ.
 ۲. _____، بیروت، چاپ چهارم، موسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۴ هـ.
 ۳. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ.
 ۴. ابن عباس، *تنویر المقیاس فی تفسیر ابن عباس*، حاشیه جلد دوم الدر المنثور سیوطی، قم، مکتبه آیة الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ.
 ۵. ابن قتیبہ، ابومحمد عبدالله بن مسلم، *تأویل مختلف الحدیث*، بی جا، بی نا، بی تا.
 ۶. _____، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، قم، منشورات شریف رضی، چاپ اول، ۱۳۷۳ شمسی.
 ۷. ابن کثیر، ابوالفداء عمادالدین اسماعیل بن عمر بن کثیر، *البدایه و النهایه*، قاهره، دار ابی حیان، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ.
 ۸. _____، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ هـ.
 ۹. ابن منظور، *لسان العرب*، قاهره، دار المصریه، ۱۹۶۶ م.
 ۱۰. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، *المختصر فی اخبار البشر*، بیروت، چاپ نامعلوم، دارالمعرفه، بی تا.
 ۱۱. ابوالقاسم عبدالرحمان بن عبدالله بن عبدالحکم، *فتوح مصر و اخبارها*، لیدن، انتشارات بریل، ۱۹۲۰.
 ۱۲. احمد مدد الموسوی، «پژوهشی پیرامون تفسیر قمی»، *کیهان اندیشه*، ش ۳۲ (مهر و آبان ۱۳۶۹).

۱۳. الهی قمشه‌ای، مهدی، ترجمه قرآن، قم، انتشارات فاطمه زهرا علیها السلام، ۱۳۸۰.
۱۴. انصاریان، حسین، ترجمه قرآن، قم، اسوه، ۱۳۸۳.
۱۵. آیتی، عبدالمحمد، ترجمه قرآن، تهران، سروش، ۱۳۷۴.
۱۶. بروجردی، سیدمحمد ابراهیم، ترجمه قرآن، تهران، صدر، ۱۳۶۶.
۱۷. بکری، احمدبن عبدالله، *الانوار*، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۱ هـ.
۱۸. بلاغی، سید عبدالحجت، قم، *حجۃ التفاسیر و بلاغ الإکسیر*، حکمت، ۱۳۸۶ هـ.
۱۹. پاینده، ابوالقاسم، ترجمه قرآن، بی‌جا، بی‌تا.
۲۰. ثعلبی، ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم، *قصص الانبیاء (المسمى بالعرائس)*، مصر، مطبعة البهیة، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ.
۲۱. جزایری، سید نعمت الله، *قصص الانبیاء*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ هـ.
۲۲. جصاص، احمد بن علی، *احکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ.
۲۳. حلبی، علی اصغر، ترجمه قرآن، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.
۲۴. حلی، ابن فهد، *عده الداعی*، دارالکتاب الاسلامی، بی‌جا، ۱۴۰۷ هـ.
۲۵. خواجوی، محمد، ترجمه قرآن، تهران، مولی، ۱۴۱۰ هـ.
۲۶. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین‌الحسینی، *حبیب‌السیر*، مقدمه جلال‌الدین همایی، گلشن، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۳ ش.
۲۷. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، *تفسیر روض‌الجنان و روح‌الجنان*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ هـ.
۲۸. رازی، فخرالدین محمد بن عمر بن حسن بن حسین تیمی بکری، *عصمه الانبیاء*، بغداد، مکتبه الشرق‌الجدید، چاپ نامعلوم، بی‌تا.
۲۹. راوندی، قطب‌الدین، *قصص الانبیاء*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس، ۱۴۰۹.
۳۰. سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، *ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن*، دار التعارف للمطبوعات، بیروت: ۱۴۱۹ هـ.
۳۱. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم، مکتبه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ نامعلوم، ۱۴۰۴ هـ.
۳۲. شعرانی، ابوالحسن، ترجمه قرآن، تهران، اسلامیة، ۱۳۷۴.
۳۳. الصباحی، احمد عوض الله، *حیاه و اخلاق الانبیاء*، مصر، مکتبه مدبولی، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.

۳۴. صدوق، محمد بن علی بن حسین، الامالی، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۲.
۳۵. صدوق، محمد بن علی بن حسین، کتاب النبوة، تصحیح مؤسسه الضحی الثقافیه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۳۶. صدوق، محمد بن علی بن حسین، علل الشرايع، قم، مکتبه الداوری، بی تا.
۳۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین، عیون اخبار الرضا علیه السلام، انتشارات جهان، بی جا، ۱۳۷۸.
۳۸. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۷۴.
۳۹. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، الاحتجاج، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ هـ.
۴۰. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷.
۴۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۴۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۴۳. طوسی، احمد بن محمد بن زید، السنین الجامع للطائف البساتین، معروف به جامع السنین، تحقیق محمد روشن، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
۴۴. طوسی، العیبه، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ هـ.
۴۵. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
۴۶. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، تهران، ۱۳۸۰.
۴۷. فیض الاسلام، سید علی نقی، ترجمه قرآن، تهران، فقیه، ۱۳۷۸.
۴۸. فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی فی تفسیر القرآن، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸.
۴۹. قاسمی، حمید محمد، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیا در تفاسیر قرآن، تهران، انتشارات سروش، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
۵۰. قرمانی، ابوالعباس احمد بن یوسف بن احمد، اخبار الدول و آثار الاول فی التاريخ، عالم الکتب، بیروت، بی تا.
۵۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷.
۵۲. کیهان اندیشه، شماره ۳۲ (مهر و آبان ۱۳۶۹).

۵۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۴ هـ .
۵۴. ———، حیاة القلوب، قم، انتشارات سرور، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۵۵. مجتبی، سیدجلال الدین، ترجمه قرآن، تهران، حکمت، ۱۳۷۱.
۵۶. مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر آگه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۵۷. مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن، قم، دارالقرآن، ۱۳۷۳.
۵۸. مهدوی، یحیی، قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سورآبادی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۷ ش.
۵۹. میرزا خسروانی، علی رضا، ترجمه قرآن، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰ هـ .
۶۰. نجفی خمینی، محمدجواد، تفسیر آسان (که یک ترجمه صرف قرآن است)، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸ هـ .
۶۱. ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، قم، مکتبه الفقیه، بی تا.
۶۲. میرخواند، روضه الصفا، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۳. مرتضی علم الهدی، علی بن الحسین، تنزیه الانبیاء و الائمہ، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۶۴. موحدی، محمدرضا و جمعی از نویسندگان، داستان یوسف، مجموعه آثار کنگره ابوالفتوح رازی.
۶۵. یزدان پرست لاریجانی، محمدحمید، داستان پیامبران در تورات، تلمود، انجیل و قرآن، تهران، موسسه اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۸۰.